

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در باب ۳۹ از این کتاب جامع الاحادیث جلد ۲۲، در ابواب ما یکتسب، متعرض این اعانه ظالم و این بحثی که مدح ظالمین و اعانت و... و عرض کردیم خود مطلبش واضح است؛ یعنی جزو بدیهیات هم هست.

ما یک مقداری این روایات را می خوانیم به خاطر آن جهات مهمی که آشنایی با روایت و حدیث و حدیث شناسی و این قسمت ها بشود.

بعد از کتاب شماره ۹ از کتاب عوالی نقل کرده، و روی فی حدیث انه دخل علی الصادق (ع) رجل فمت له بالایمان؛ مت یعنی تمسل،

چسباند به اصطلاح. با قسم و اینها. این که ایمان چاپ کرده، ایمان.

فمت له بالایمان انه من اولیائه، قسم خورد، قسم های مختلف. فولی عنه بوجهه فدار الرجل الیه، حضرت رویشان را برگرداندند، بعد

حضرت فرمودند که یا هذا من این معاشک، قال انی اخدم السلطان و انی واللہ لک محب؛ فقال علیه السلام روی ابی عن اییه عن جده

عن رسول الله (ص) اذا کان يوم القيامة، آن وقت این حدیث اذا کان يوم القيامة، این کتاب عوالی، کرارا عرض کردیم، بسیار کتاب ضعیفی

است. اصلا از حد کتاب خارج است. گفت که صاحب حدائق هم به آن اعتراض دارد. خیلی مشکل دارد. عوالی یکی دو تا و سه تا و

چهار تا نیست. اصلا در مجموعه آثاری که از این شخص نقل شده، در کلش مشکل هست. شاید در مجموعه کتب ایشان، حالا عناوینش

هم غالبا عناوین عجیب و غریبی است. عوالی اللثالی. لذا بعدی ها گفتند آقا این غلط است.

البتة نسخه عوالی به خط خود مولف الان مشهد در کتابخانه آستان قدس است. واقعا هم در آن نسخه عوالی است. عوالی اللثالی.

گفتند عوالی اللثالی. این عوالی را بعدی ها تصحیح کردند، نمی گویند ۲:۴۴ می گویند غالی مثلا. یا در لال العمادیه که چاپ نشده

ظاهر ۲:۴۸

اصلا در اللثالی متعارف نیست. در خودش در خودش یک جواهری است، لولو هم یک جواهری است.

اسم های عجیب و غریبی دارد. در مجموعه کتبی که این شخص دارد که حالا وارد بحثش نمی شویم، نسبتا کتابی که کمی سر و ته اش

به هم جور است و می خورد به هم خیلی خرابی ندارد، یک کتابی است به نام الاقطاب الفقهیه چاپ شده از ایشان. این اقطاب هم مرادش

قواعد فقهیه است. اصطلاحش اصطلاح خاص خودش است.

غرض مع قطع نظر از عنوان کتاب که عنوان من درآوری ایشان است، کتابش نسبتا بد نیست. احتمال می‌دهم از شاید از یکی از سنی‌ها گرفته باشد. فکر نمی‌کنم مال خودش باشد. علی ای حال کیف ما کان کتابش خیلی بد نیست این یکی. بقیه اش هم عنوانش هم معنوش، هم داخلش، هم خارجش، خیلی جاهایش مشکل دارد، این کتاب عوالی خیلی مشکل دارد.

عرض کنم که اگر حالا این هم تعجب است حالا یک دانه حدیث در اینجا دیدیم در عوالی که ارزش دارد. چون این روی ابی عن ایبه عن عن جده عن رسول الله (ص) قال اذا کان يوم القيامة؛ عرض کردیم این روایتی است که سکونی نقل کرده است. این به شماره ۱۷ دیروز خواندیم، جزو روایات سکونی است. شماره ۱۷، عن ابی عبدالله عن ایبه قال قال رسول الله (ص) اذا کان يوم القيامة نادى مناد این الظلمه، بله، و اعوان لهم و من لاق لهم دواة و ربط لهم کیسا او مد لهم مده قلم فاحشروهم معهم؛ دقت می‌کنید؟

این در روایت سکونی هست، این مقداری که در سکونی است، این ذیلش را ندارد. اگر این باشد یک شبهه ای به ذهن ما آمده که نکند در خود کتاب سکونی اصل، این قصه بوده کامل که یک نفری آمد. حالا چون کتاب سکونی ما ندارد این قصه را. چون دارد یک کسی آمد و قسم خورد و من از اولیاء هستم. نمی‌دانیم حالا غرض این هم یک مطلبی که معلوم می‌شود کتاب سکونی اصل شاید توش بعضی شأن نزول حدیث هم بوده. این اگر باشد شأن نزولش هم دارد.

این یک نکته ای است که فعلا البته نمی‌دانیم چون عرض کردیم این اذا کان يوم القيامة، سنی‌ها با اسانید نقل کردند. حالا با اختلاف متن. ما هم از طریق سکونی داریم. اینجا هم دارد. دارد تعبیرش و روی فی حدیث. چون وقتی سند نقل می‌کنند وضعش روشن نیست چه برسد به این که بدون سند باشد.

علی ای حال کیف ما کان این فقط یک نکته لطیف دارد اگر این روایت ثابت باشد. و آن نکته این است که احتمالا در اصل کتاب سکونی همین جور حدیث نبوده. شاید شأن نزول و چه قصه ای بوده... این معلوم می‌شود آن وقت معنایش این است که از کتاب سکونی خیلی حذف شده است. چون مثل این روایتی که ما داریم صدر ندارد، این قصه ندارد که یک نفری آمد و قسم خورد و من از اولیاء هستم و حضرت فرمودند که تو از اولیاء نیستی و چون پیغمبر (ص) این جور فرموده است.

علی ای حال این روایت فقط یک نکته فنی اش این است. لکن چون خیلی مصدر ضعیف است و در شواهد دیگر ما نیامده، فعلا نمی‌توانم همین مقدارش را هم از آن قبول بکنم.

حدیث شماره ۱۰ در کنز الفوائد کراچکی. عرض کردیم مرحوم کراچکی از علمای بزرگ است. ظاهراً کتاب کنز الفوائد ایشان چاپ جدید هم شده، غیر از چاپ... خیلی کتاب واقعا کنز الفوائد است. خیلی نکات لطیفی دارد اگر خداوند توفیق داد در جاهای مختلف بعضی از نکاتش را عرض می‌کنم.

یکی از نکاتی که در اینجا هست، ایشان از مرحوم ابن شاذان، به نظرم حسن بن احمد است، محمد بن احمد بن الحسن است، همچنین اسمی. این از ابن شاذان. ایشان ما نسبتاً از ایشان کم داریم. شیخ طوسی هم جاهایی دارد. مثلاً عن ابن شاذان. ایشان از مشایخ قم، این ربطی به فضل بن شاذان ندارد.

نمی‌دانم حالا نگاه بکنیم که اسمش را در این کتابها احمد بن الحسن، از مشایخ بزرگواری است که تصادفاً ما معلومات زیادی نداریم. من سابقاً هم عرض کردم یک کتابی است مرحوم آقای محدث ارموی چاپ کرده، به اسم فضل بن شاذان. کتاب معروفی است. اسمش یادم رفت.

س: الایضاح

ج: الایضاح فی علم الکلام

ایضاح است، ایشان به فضل. خیلی بعید است مال فضل باشد. فوق العاده بعید است. آن کتاب که فوق العاده بعید است. احتمالاً مال ابن شاذان است. احتمالاً مال ابن شاذان است. به این می‌خورد اما به فضل نمی‌خورد. به زمان فضل نمی‌خورد.

قال حدثني أبي، اینها از مشایخ قم هستند. البته معلومات ما از ایشان کم است. به نظرم در این کتابهای قمی‌های دیگر مثل این کتاب مرحوم خزاز قمی و اینها اسم ایشان آمده است.

قال حدثنا ابن الوليد محمد بن الحسن، خوب است، این هم یکی از عجایب کار است. تا اینجا خوب است و هیچ مشکلی ندارد. قال حدثنا صفار محمد بن الحسن، این هم خیلی خوب است. قال حدثنا محمد بن زیاد، این را نمی‌شناسیم. خیلی از اینجا به هم ریخته شده است. صفار هم اصولاً اهل این حرفها نیست، نمی‌فهمیم چرا اینجا یک دفعه به هم ریخته است. احتمال می‌دهیم کنز الفوائد خرابش کرده کراچکی. تا آنجا خوب است خیلی عاقلانه رفته جلو، مرتب رفته است. یک دفعه محمد بن زیاد حدثنا محمد بن زیاد؛ چون محمد

بن زیاد عند الاطلاق مراد ابن ابی عمیر است. اصلا محمد بن زیاد سابقا توضیح دادیم در کتب غیر شیعه مثل کتب واقفیه از ایشان بیشتر، حالا بیشتر نه، زیاد به نام محمد بن زیاد آمده است. در کتب ما ابن ابی عمیر یا محمد بن ابی عمیر.

بعد صفار از ابن ابی عمیر نقل نمی کند. درکش نکرده است. نمی دانم چیست؟ بعضی وقت ها خیلی عجیب است. حدیث بد نیست، یک دفعه خراب می شود. حسابی به هم می ریزد. الان این محمد بن زیاد را کلا ما نمی شناسیم.

عن مفضل بن عمر، این هم بیشتر کار را مشکل می کند. بعید است صفار به یک واسطه از مفضل نقل بکند. خیلی بعید است. چون ولو ما سال فوت مفضل را نداریم، حدودا باید بین ۱۵۰ و ۱۶۰ باشد. حدودا. چون مفضل زمان موسی بن جعفر سلام الله علیه را درک کرده، لکن توضیحاتش را دیگر حالا جایش اینجا نیست. عرض کردیم در آن زمان دیگر ایشان، چون مفضل یک شخصیت فعال اجتماعی است. عرض کردیم یکی از به یک معنا موسسین خط غلو سیاسی ایشان است. از آنهایی بودند که خیلی زمان امام صادق (ع) فعالیت و اینها. به قول که حکومت و خلافت را به امام صادق (ع) بیاوریم. بعد دیگر مثل اینکه فهمید فایده ندارد، ائمه علیهم السلام در این خط نیستند، دیگر یواش یواش ساکت شد، یک گوشه نشست. مشغول فقه و اصول شد به قول ما دیگر کار سیاسی را رها کرد.

به هر حال ایشان ظاهرا زمان موسی بن جعفر (ع) ما همین مقدار داریم که رفت با حضرت ایمان به امامت آورد و برگشت کوفه. ما دیگر از ایشان و از فعالیت ایشان در اواخر امام صادق (ع) و زمان امام کاظم (ع) خبری نداریم. اما ایشان روایت نسبتا از روایات زیاد دارد. احتمالا در این سالها بیشتر مشغول روایت بوده که خط اجتماعی اش و...

به هر حال معظم روایات مفضل به نظر من احتمالا در این زمان است. احتمال می دهم، می گویم چون این جهات گفته نشده. به هر حال ما فعلا اینجا محمد بن زیاد را نمی شناسیم. این که صفار به واسطه واحده از مفضل نقل بکند، خیلی مغلق است پیش ما. احتمالا اسم دیگری بوده، بعید است مفضل باشد.

عن یونس بن یعقوب؛ غالبا مفضل نقل نمی کند. اصولا ما این را توضیحاتش را عرض کردیم؛ چون در کتاب رجال ما چیزهایی که نوشتند عرض می کنیم، توضیحاتش جای دیگر. مفضل طبیعتش بنیانگذار است خودش. از دیگران نقل نمی کند، کم نقل می کند. طبیعتا این طور است. از او نقل می کنند، اما او از دیگران نقل نمی کند. البته یونس بن یعقوب هم شخصیت بزرگی است اما این که مفضل از او نقل بکند خیلی بعید است.

علی ای حال این روایت ما داریم غیر از این روایت، سه چهارسندش که طبقه اش خیلی خوب هستند. بزرگان و اجله و هیچ جای بحث نیست. یک دفعه به هم می ریزد، حسابی هم به هم می ریزد. یعنی از بعد از صفار خیلی سند به هم ریخته. مشوه شده تماما. نه تشخیص می توانیم بدهیم، نه طبقاتش درست است. احتمال اینکه اسم ها قزو قاطی شده. مثلاً مفضل بن عمر نباشد کس دیگری باشد که از یونس بن یعقوب نقل کرده است.

به هر حال بعد از صفارش خیلی مشکل دارد. فوق العاده. قال سمعت صادق علیه السلام جعفر بن محمد يقول ملعون ملعون من آذى جاره؛ حدیث خیلی مفصلی است. بد هم نیست اما خب، بله. ملعون ملعون من رمی مومنا بکفره؛ همین گروه های تکفیری زمان ما. یکی هم همین است. من رمی مومنا بکفره.

و من رمی مومنا بکفره فهو کتله؛ ملعونة ملعونة امرأة تودی زوجها و الی آخره. راجع به حضرت زهرا (س) هم دارد چون ایام، ملعون ملعون ۱۲:۲۷ فاطمه ابنتی و یغصب حقها؛ بلی الی آخره. خیلی متعدد و مختلف است. آثار به این که مثلاً این یک حدیث واحد این طوری باشد، خیلی تأییدش نمی کنند.

علی ای حال الی آخر، خوب است هم اولش را حذف کردند هم آخرش را. طولانی است حدیث طولانی است. نمی فهمیم چرا یک دفعه به هم ریخته است.

علی ای حال یکی اش هم مربوط به همین بحث ما نحن فیه بود. ملعون ملعون عالم یوم سلطانا جائرا معینا له علی جوره؛ این به خاطر ما نحن فیه. حالا آن که مال ما نحن فیه بخوانیم اقلاً حالا. ظاهرش یک جور خاصی است.

حدیث شماره ۱۱

س: این ابن شاذان که شیخ نجاشی است، محمد بن علی بن شاذان ابو عبدالله قزوینی

ج: نه غیر از آن، آن ابن شاذانی است. نه این نیست نه. او معروف است به ابا عبدالله شاذانی. نه این ابن شاذان استاد نجاشی نیست. از او گاهی نقل می کند با یک واسطه. این قمی است اصلاً قزوینی نیست. این خیلی آن طور مثل آنها، آن ابن شاذان را هم نمی شناسیم او هم خیلی آشنایی نداریم. آن یکی از وسائط ما بین نجاشی و میراث های قم است. ابو عبدالله شاذانی. او معروف است به ابو عبدالله شاذانی. و عرض کردیم یک وقتی هم که ایشان به بغداد آمد، مسافرت آمده بوده ایشان، ساکن بغداد نبوده. شیخ هم هنوز بغداد نیامده بود.

و لذا شیخ طوسی میراث های ایشان را نقل نمی کند. در هر جایی نجاشی می گوید ابو عبدالله شاذانی منفرد است. دیگر شیخ طوسی نقل نمی کند. چون نبوده شیخ طوسی در بغداد نبوده است.

در کتاب خصال این یکی دیگر است. این به نظرم در نابس مرحوم آقا بزرگ اسمش را آورده ابن شاذان. القرن الخامس. به نظرم آنجا دارد.

عن خصال؛ می گویم چون یک شرحی دارد من دیگر خیلی واردش نشدم. این طور مشهور است که این جوری که شما خیال می کنید نیست.

مرحوم صدوق می فرماید حدثنا ابی قال حدثنا ابی، به نظرم این یکی اشتباه است دیگر قاعدتا یکی اش درست است. قال حدثنا سعد بن عبدالله که از مشایخ بزرگ قم است. عن القاسم بن محمد الاصفهانی؛ عرض کردم یکی از علمای قم است. گاهی هم به او اصفهانی می گویند.

س: حدیث شماره چند است؟

ج: شماره ۱۱

خصال صفحه ۱۱۹.

عن القاسم بن محمد الاصفهانی؛ این را توضیحش را عرض کردم. گاهی هم به او قاسم بن محمد قمی می گویند. گاهی هم قاسم بن محمد اصفهانی. از علمای قم است و تضعیف شده ایشان. ایشان آمدند به اصفهان، از قم آمدند به اصفهان، شخصی به نام سلیمان بن داود منقری بصری که از علمای اهل سنت است. به نظرم مسترق است، لقبش مسترق است. مسترق یعنی کسانی که موجب رقت قلب مردم می شوند. مثلاً حالت زهد و ورع داشته مردم گریه می کردند سر صحبت ایشان.

عن سلیمان بن داود منقری، نزد اهل سنت وضع خیلی روشنی ندارد، اما به نظرم نجاشی توثیقش کرده است. خود ما هم تأمل داریم اینها را.

س: ۱۵:۵۵ ثقات هم هست

ج: بله.

سلیمان بن داود منقری؛ ایشان اهل بصره بوده، بعد می آید ساکن اصفهان می شود. سلیمان بن داود. و آثاری را من جمله آثاری که به اهل بیت (ع)، آثار خودش هم دارد، به اهل بیت (ع) بر می گردد نقل کرده. یکی از آثاری که ایشان، آن وقت این مرحوم قاسم بن محمد اصفهانی المقلب به کاسولا یا قمی، ایشان از قم رفته به اصفهان، آن آثار را آورده به قم. به لحاظ تاریخی، تاریخش واضح است. به لحاظ تاریخی خیلی واضح است. یا تاریخی جغرافیایی مثلاً. به لحاظ تاریخی جغرافیایی خیلی واضح است.

مرحوم سعد از قاسم بن محمد گرفته که ایشان اصفهان رفته است. از سلیمان بن داود که اهل بصره بوده آمده ساکن اصفهان شده، کتاب حفص بن غیاث نخعی را نقل کرده است. کتاب حفص بن غیاث، حفص خودش شخصیت های علمی معروف کوفه بوده. خیلی شخصیت است. و بعد هم قاضی می شود از طرف هارون. و این قدر این شخص، خیلی هم بعد به او اشکال کردند که شأن تو نبود قاضی بشوی. گفت قرض هایم زیاد شده بود، مجبور شدم.

علی ای حال عن حفص بن غیاث، بین اهل سنت، شخصیتی است. ایشان کتابی از امام صادق (ع) نقل می کند. احادیثی است از امام صادق (ع) به تعبیر نجاشی ۱۷۰ تا حدیث است. یعنی اینها تاریخ هایش واضح است. این قسمت تاریخ هایش واضح است. عن جعفر بن محمد قال قال انی لارجو النجاة لهذه الامه لمن عرف حقنا منهم، کسی که بشناسد. و روایت منفرد هم دارد، خیلی هم یعنی مرد واقعا واضح است که مرد ملایی است.

الا لاحد ثلاثه؛ سه نفر را دیگر امید نداریم که نجاتی پیدا بکنند. صاحب سلطان جائر و صاحب هوی و الفاسق المعلن؛ صاحب هوی، بدعت، کسی که بخواهد کاری را بدعت بگذارد، کار زشتی را رواج بدهد به اسم اسلام و یکی هم که فاسق معلن. س: معلن یا ملعن؟

ج: معلن، اعلان. فاسق علنی. کسی که فسق انجام می دهد و فسقش علنی است. آدم در خانه اش باشد باز یک چیزی، علنی. این هم حدیث شماره ۱۱. عرض کردم به لحاظ نکات فنی سندی توش مشکل دارد. قاعدتا مثلاً رجالیاً عن قاسم بن، اما مضمونش قشنگ است انصافاً خب حرف قشنگی است.

س: بدعت فرمودید

ج: صاحب هوی

س: صاحب هوی

ج: هوی یعنی بدعت

س: هوی یعنی بدعت؟

ج: یعنی صاحب یک مذهبی جعل بکند، طریقه ای جعل بکند

س: بحث هوای نفس و اینها نیست؟

ج: نه، هوی یعنی رأی و آرای فاسد.

شماره ۱۲ را هم سابقا خواندیم. دیگر تکرار نمی کنیم. این از کتاب سکونی است. و متعرضش شدیم.

شماره ۱۳، مرحوم شیخ صدوق؛ حالا ایشان اولاً ثواب الاعمال را بعد گذاشته است. بهتر این بود که ثواب الاعمال را قبل می گذاشت.

مرحوم شیخ صدوق از محمد بن الحسن ابن الولید است. قال حدثني محمد بن الحسن صفار عن يعقوب بن يزيد؛ این یعقوب بن

یزید جزو علمایی است که بغداد هم بوده قم هم بوده است. در بعضی جاها هم آمده یعقوب بن یزید قمی. هنوز هم من نفهمیدم سر قمی

بودنش. شاید در اصل قمی بوده بعد رفته بغداد. ایشان کتاب است ایشان. و عرض کردیم یکی از کتاب های، خودش شخصیت بزرگی است

مرحوم یعقوب بن یزید شخصیت جلیل القدری است. و یکی از نسخ بسیار خوب کتاب ابن ابی عمیر این است که ایشان نقل می کند.

عن ابن بنت ولید بن صبیح الکاهلی؛ بله، یک روایت این روایت تا آن جایی که من در کتاب آقای خویی یادم می آید نگاه می کردم این

را استخراج نکرده در آن بخش تفصیلی. اگر نگاه بکنید معجم. یک روایت دیگر هست از همین ابن اخت الولید، آن آورده آقای خویی اما

این ابن بنت را آدرس نداده. این یکی ابن بنت ولید، ابن اخت ولید را آدرس دادند، این ابن بنت است اخت نیست. اگر غرض من اشتباه

نکرده باشم در حاشیه معجم خودتان اضافه فرمایید. چون گاهی از قلم می افتد دیگر. ظاهراً روایت منحصر به فرد است. البته ایشان در

جلد ۲۲ که در باب القاب است، این روایتش را آورده ابن بنت. توی چیز نیآورده، توی آن قسمتی که در تفسیر است در ولید بن صبیح و

یعقوب بن یزید آنجا نیآورده است.

علی ای حال عن ابن بنت ولید صبیح الکاهلی عن ابی عبدالله قال من سود اسمه فی دیوان ولد سابع حشره الله یوم القیامه خنزیرا؛

اینجا بعضی هم حیران دارند به جای خنزیر حیران دارد که سابقا عرض کردیم.

سابع هم یعنی عباس. مقلوب عباس است. تقیّه به کار برده است. در ثواب الاعمال این طور است. ابن بنت ولید را ما الان نمی شناسیم. خوب دقت کنید. ممکن است مثلاً ایشان یک اسم دیگری دارد، چون نوه ولید است، نوه دختری است. اگر مثلاً نوه پسری بود ممکن است در کاهلی ها بگردیم پیدا بکنیم. چون نوه دختری است ممکن است مثلاً داماد ولید اصلاً کلاً شخص دیگری بوده است. لذا ما مثل اینجور افراد را اصلاً الان معلومات ما کاملاً ناقص است. یعنی نمی توانیم الان چیزی حکم بکنیم. چون ممکن است در یک اسم دیگری باشد که کلاً با این اسم، چون پسر دختر است آخر، نوه دختری است. با جدش رابطه ای نداشته باشد که از راه مثلاً عنوان کاهلی، ولید، صبیح از این عناوین بخواهیم شرح حال او را استفاده بکنیم.

این راجع به کتاب ثواب الاعمال صدوق که صفار از یعقوب بن یزید نقل کرده است.

شیخ طوسی هم این را از کتاب نوادر الحکمه ذکر کرده است. محمد بن احمد بن یحیی. عرض کردم این شخص هم قمی است، صفار هم قمی است. هر دو از یعقوب بن یزید نقل کردند. خوب است.

حدیث شماره ۱۴ از مستدرک نقل کرده، از شیخ مفید فی الروضه. تا جایی که من اجمالاً نگاه کردم کتابی به نام روضه را من ندیدم به شیخ مفید نسبت داده باشند. در این مجموعه آثار شیخ مفید روضه را ندیدم، این چهارده جلدی که از ایشان چاپ شده، آن که من از اول تا آخر نگاه کردم اصلاً روضه نیست و مرحوم صاحب مستدرک هم در کتاب خاتمه، کتابی را به نام روضه از شیخ مفید نقل نمی کند. مرحوم آقابزرگ هم از ذریعه به این اسم است یا مگر اسم دیگری باشد. نمی فهمیم چیست هنوز هم نفهمیدیم. الشیخ المفید فی الروضه این را هنوز سر در نیاوردم.

اگر این درست باشد، عن ابن ابی عمیر عن ولید بن صبیح، کابلی نوشته، این باید کاهلی باشد.

اگر این درست باشد، ابن ابی عمیر البته یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر نقل می کند. در اینجا از خود ولید. مگر بگوییم افتاده باشد، ابن بنت ولید. به هر حال احتمالاً خود ولید باشد. ابن ابی عمیر مناسب...

من سود اسمی فی دیوان بنی شیبان حشره الله یوم القیامه مسودا وجهه؛ که اینجا می گویند مراد از شیبان همان خاندان بنی عباس است. نمی دانم در بحار یا یک جای دیگری یا مجمع البحرین، یک شرحی راجع به کلمه شیبان دارد. نمی دانم قابل قبول است یا نه.

حدیث شماره ۱۵، مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم، تهذیب از ایشان گرفته. عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام؛ خیلی واضح است به نظر ما که از کتاب هشام باشد. عن جهم بن حمید؛ نمی شناسیم جهل بن حمید را فعلاً. یک جهم بن حکم یا حکیم هم هست. فکر

نمی‌کنم او باشد فکر نمی‌کنم شواهد نشان نمی‌دهد. و لکن چیزی که عجیب است این است که مثلاً هشام بن سالم از ایشان نقل کرده است. جای دیگر داریم صفوان از ایشان نقل کرده. جهم بن حمید را ما چند جا داریم. در عده‌ای از موارد بزرگان تراز اول ما نقل کردند. به ذهن می‌آید من عرض کردم عده‌ای از شخصیت‌ها هستند که واقعه‌شان بزرگ‌تر از حد علم ما است، حد واقعه‌شان. این هم به نظرم از همان‌ها است این بیچاره.

به هر حال این که مثل صفوان از او نقل بکند و مثل هشام، نشان می‌دهد که مرد بزرگواری بوده است. معلومات ما راجع به ایشان کم است. متعارف است می‌گویند حدیث ضعیف بالجهالة جهم بن حمید. ما دیگر این حرف‌ها را نمی‌زنیم. علی‌ای حال واقع شدن مثل ابن ابی عمیر و هشام درسند این خیلی کار آسانی نیست، مسئله سهلی نیست. لذا تعبیر ما غالباً که ما نمی‌دانیم. ما خیلی از حال ایشان مطلع نیستیم. لکن شواهدی نشان می‌دهد که مرد بزرگواری است. به این سادگی که ما الان هست حد علم ما نیست، بالاتر از این است.

قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام اما تغشی سلطان هولاء؛ مخصوصاً در آن زمان می‌دانید دیگر اول مثلاً بنی امیه از بین رفتند و بنی عباس و حالا خاندان رسالت و حکومت دست خاندان اهل بیت (ع) و خیلی تبلیغات و... اینکه حضرت صادق (ع)، حضرت صادق (ع) با دو تا از خلفای آنها هم عهد بودند. عرض کردم اول با ابو العباس سفاح اولین به قول خودشان خلیفه بنی عباس که از سال ۱۳۲ تا ۱۳۶ خلیفه بود. چهار سال. من چند بار دیگر همین جا هم عرض کردم. یکی از خصایص اصلی سفاح این بود، سفاح یعنی خونخوار، خونریز، این از بنی امیه زیاد کشت برای اینکه به او سفاح می‌گفتند. اما متعرض به قول خود این اصطلاحی بود می‌گویند انقلاب فرزندان خودش را می‌خورد، متعرض کسانی که تا دیروز با او بودند به اصطلاح، همراهی‌اش کردند، متعرض آن جبهه داخلی نشد. تمام نیروش را روی بنی امیه گذاشت. بعد از اینکه منصور آمد، منصور به خلاف او بیشتر همان‌هایی که دور و برش بودند، مثل ابو مسلم خراسانی. این افرادی که در راه تشکیل حکومت دست داشتند آنها را یکی یکی تصفیه کرد.

غرض اینکه بعد هم امام صادق (ع)، حتی مثلاً ابو حنیفه، حالا ابو حنیفه که دست نداشت، خودش در آنها... اما مثل امام صادق (ع)، چهره‌هایی که اینها همه مخالف با بنی امیه بودند و چهره‌های بزرگی بودند که خب واقعا تأثیرگذار بودند برای سقوط حکومت. اینها را یکی یکی تصفیه کرد منصور.

غرض این یک مقداری در آن زمان سنگین بود؛ چون اوایل خلافت بنی عباس بود. از سال ۱۳۲ تا ۱۴۸ که حالا بنا بر مشهور وفات امام صادق (ع) است ۱۶ سال فاصله است. خب این اول کارشان بود. مخصوصاً عرض کردم منصور که برادر سفاح است و برادر ابراهیم

امام. آن اولین کسی که بنا بود خلیفه بشود ابراهیم امام بود. لکن مروان او را زندان کرد و در زندان مرد. عملا سفاح ابو عباس سفاح، او به اصطلاح خلیفه شد. مختصر بود ۴ سال. و آن که در تشکیل حکومت بنی عباس خیلی تأثیر داشت همین منصور است. چون خیلی ظواهر شریعت را به شدت مراعات می کرد. می گویند دوانقی دیگر، فلس فلس هم بیت المال را حساب می کرد. فلس فلس. آن چاییدن ها بیشتر مال زمان هارون است نوه ایشان. بعد هم پسرش مهدی عباسی، پسر منصور.

علی ای حال خیلی ظواهر شریعت را مراعات و خیلی تطبیق و آن وقت این برای آنها خیلی سنگین بود که امام صادق (ع) چنین تعبیری از آنها بکند. من سود اسمه فی دیوان ولد السابع؛ دارد که جهم بن حمید گفت قال ابو عبدالله اما تغشی سلطان هولاء؛ تو پیش اینها نمی روی پیش این بنی عباس؟ قال قلت لا، قال و لم، چرا؟، قال قلت فرارا بدینی، قال فعزمت علی ذلک، واقعا راست می گویی؟ بنایت این است که به خاطر دین با آنها نروی؟ قلت نعم، فهو الان سلم لک دینک؛ دینت الان کامل شد، سالم شد.

عرض کردیم کلمه سلامت یک کلمه سلم و سلامت، یک مفهومی است که در اجمالا ادیان سابق مثلا یهودیت و بعد هم در خود قرآن رویش تأکید شده است. الا من اتی الله بقلب سلیم؛ عنوان سلامت یک نکته ای است که از نکات کلیدی است به اصطلاح در اصطلاحات و حیانی. مثلا اورشلیم، یهودی ها که الان بیت المقدس، اورشلیم، اور یعنی شهر، شلیم هم یعنی سلیم. یعنی شهر سلامت. یا مثلا در قرآن هی سلام سلام هی، لیلۃ القدر یکی از نکات مهمش سلامت بودن است.

سلامت اصطلاحا در اصطلاح آنها هر چیزی که خالص باشد، هیچ یک از ناخالصی ها در آن نباشد. روی این اصطلاح تأکید شده است. الا من اتی الله بقلب سلیم؛ در روایت دارد که غیر الله در قلب نباشد. هیچ چیزی غیر از خدا در قلب نباشد. آن قلب می شود سلیم. این الان سلم لک دینک؛ این اصطلاح است. این با آن اصطلاح باید... الان این دین سالم است؛ یعنی این دین دیگر چون آن جهات عقایدی اش جای خودش، همین احتمال شبهه هست که مثلا بنی عباس و آل رسول الله (ص) و خاندان رسول الله (ص) و مثلا، لکن نه، این راهش این است که از آنها جدا شدند.

حدیث شماره بعدی شماره ۱۶، عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن اسباط؛ احتمال دارد از کتاب علی بن اسباط باشد. عرض کردیم شأن سهل بن زیاد حالا بعد هم جای دیگر صحبت می کنیم، روایات مصادراصحاب است. این علی بن اسباط از اجلا است و سهل بن زیاد اهل ری یا به اصطلاح امروز ما تهران. آن وقت تهران نمی گفتند. اهل ری بود که ساکن قم شده بود و بعد هم رفت به کوفه و میراثهای اصحاب را از کوفه به قم آورد. این هم تاریخش خوب است مع کلام در سهل بن زیاد.

عن محمد بن عذافر عن ابيه؛ خود محمد خوب است. پدر توثیق نشده اما خب بالاخره وقتی پسر نقل می کند. قال قال لی یا ابو عبد الله عليه السلام یا عذافر انک تعامل ابا ایوب و الربیع؛ این حاجب های منصور هستند. لذا منصور این همه با حضرت صادق (ع) اذیت کرد تا آخر. انک تعامل ابا ایوب فما حالک اذا نودی بک فی اعوان الظلمه؛ عرض کردیم در روایات ما آقای مرحوم شیخ انصاری و آقای خویی دو تا عنوان تا حالا خوانده شد. یکی عنوان اعانة ظالم، یعین الظالم، یکی عنوان عون الظالم، اعوان الظلمه.

فما حالک اذا نودی بک؛ خیلی تعبیر زیباست. یعنی ممکن است بگوییم من که آنجا می روم کمک به ظلمشان نمی کنم. من پیش اینها که می روم، چون ربیع حاجب منصور است. به قول امروزی ها وزیر دربار یا تقریباً شبیه نخست وزیر مثلاً یا شبیه امروزی ها می گویند معاون اول مثلاً شبیه آن.

انک بله، فما حالک اذا نودی بک فی اعوان، خیلی تعبیر زیبایی است. می خواهد بگوید آقا من کمکشان نمی کنم، من ظلمی که آنها می کنند با آنها نیستم. امام (ع) می فرمایند ولو کمک نکنی، همین که در عداد آنها هستی خودش می شود اعوان الظلمه؛ چون یکی اعانه ظالم است یکی هم ان یكون الانسان من اعوان الظلمه.

قال فوجم ابی؛ فوجم در لغت عرب مثلاً جا خورد به زبان فارسی یا مثلاً محزون شد غمگین شد، مثل شوکه شد. حالا لغت فارسی امروز ما مثل آدمی که ناگهانی از شدت تألم یک حالت شدید ناگهانی مثلاً.

فقال له ابو عبد الله لما رأى ما اصابه؛ البته این حدیث چون محمد بن عذافر ثقه است قابل قبول است؛ چون خودش مجلس را حاضر بوده، دارد نقل می کند. آن داشته عن ابيه، آن عن ابيه اش مهم نیست. همینجوری آمده.

بله، فقال له ابو عبد الله، شاید هم چون دارد که ظاهرش این فقال لو که خود محمد هم آنجا ناظر بوده است.

لما رأى ما اصابه ای عذافر انما خوفتک بما خوفنی الله به؛ این حکم الهی است همان نصیحت الهی است، همانی است که خداوند انذار کرده است.

قال محمد فقدم ابی، پدرم آمد به کوفه؛ فلم یزل مغموما مکروباً حتی مات؛ خودم حالا چه جزو مثلاً ظلمه که مثل

س: این قال محمد را که می گوید استاد؟

ج: محمد بن عذافر

س: نه این قال را که می گوید؟

ج: ظاهرا علی بن اسباط می گوید دیگر. احتمالا آن قصه چیز باشد، در کتاب علی بن اسباط شفاهی بوده. از کتاب محمد بن عذافر نباشد.

خب آقا این هم حدیث شماره ۱۶ بود.

حدیث شماره ۱۷، این مربوط می شد به سکونی که خواندیم. یک توضیحی هم الان داریم.

نادی مناد این الظلمه و اعوانهم و اعوانهم و من لاق لهم؛ اعوان حتی تا اینجا.

حدیث شماره ۱۸ در مستدرک از قطب راوندی در لب اللباب. عرض کردم مناسب بود که این حدیث اگر می خواهد در کتاب ها چاپ بشود، چون لب اللباب از یک کتاب سنی گرفته است. آن حدیث را در مصادر اهل سنت استخراج بکنیم. این هم این در حقیقت از مصادر اهل سنت است اما استخراج نشده است.

در تنبيه الخواطر، آنجا هم دارد. مال مرحوم فراس

بعد بله، اینجا هم یک قصه ای نقل می کند. اذا كان يوم القيامة نادی مناد این الظلمه و اعوان الظلمه و اشباه الظلمه؛ این قصه کمی طولانی تر است تا آن متنی که از شیعه نقل شده است.

بله، لما اراد ابن هبیره، لما اراده ابن هبیره، خواست این شخصی را نمی دانم ضمیرش به چه کسی بر می گردد.

للقضاء قال ما كنت لالی لك؛ تقریبا آلی به معنای قسم خوردن هم هست که ایلاء هم از همین است. آلی به معنای سعی خودم، زحمت خودم. ما حدثی، من حاضر نیستم برای تو کوتاه بیاایم. لولا ما حدثنی ابراهیم؛ ظاهرا مراد از ابراهیم، ابراهیم نخعی است که از تابعین است، در کوفه بوده است.

قال و ما حدثنی قال حدثنی عن علقمه؛ این علقمه غیر از علقمه ماست. این از یمنی هاست که در کوفه بوده، بد هم نبوده اجمالا. عن

ابن مسعود قال قال رسول الله (ص) اذا كان يوم القيامة؛ این سند اهل سنت است.

عرض کردم بهتر است که روایات را از اسانید چون خود من نشد مراجعه کنم این سند در کتب اهل سنت را نگاه کنم.

حدیث شماره ۱۹ مرحوم کلینی نقل کرده، تهذیب از کلینی. عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی بصیر. ظاهرا ابی بصیر در اینجا لیث بن بختری باشد. آن ابی بصیری که یحیی باشد از امام موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند.

سألت ابا جعفر علیه السلام عن اعمالهم؛ اینجا قاعدتا مراد بنی امیه است. چون عرض کردیم امام باقر (ع) زمان بنی عباس را درک نکردند. امام باقر (ع) ۱۱۴ وفاتشان است یا ۱۱۶ حتی. این قبل از بنی عباس است. بلکه امام باقر (ع) حتی آن اضطرابی که در کوفه پیدا شد، آن هم، یعنی آن حالت به اصطلاح امروز ما انقلابی و حرکت و جوش و خروش و غلیانی که چون بر اثر قیام زید، زید که قیام کرد، خب این بحث مطرح شد که جمع بشویم و علیه حکومت قیام بکنیم و علیه بنی امیه؛ قیام زید ۱۲۱ است، اوایل سال ۱۲۱. تمام این حالات در زمان امام صادق (ع)؛ یعنی یکی از مشکلات امام صادق (ع) همین است. حدود هفت سال با بنی امیه هستند. بعد قصه زید پیش می‌آید. حدود ۱۱ سال جوش و خروشی است که در کوفه شیعیان دارند و زیدی‌ها دارند و مشکلاتی که درست می‌شده برای امام صادق (ع) که چرا قیام نمی‌کنید، چرانشتید و حرکت نمی‌کنید. از ۱۳۲ هم تا ۱۳۶ با سفاح بودند که الان شرح حالش را گفتم. از ۱۳۶ هم تا ۱۴۸ که وفات ایشان است با منصور دوانقی. خیلی سیاست‌های مختلفی را امام صادق سلام الله علیه پشت سر گذاشتند.

ما نداریم در ائمه (ع) کسی که در مدت عمرشان این قدر تقلبات سیاسی شده باشد. این حالاتی که عرض کردم، هفت سال اول، ۱۱۴ تا ۱۲۱. از ۱۲۱ که در کوفه جوش و خروش بود تا ۱۳۲ که منتهی به سقوط بنی امیه و آمدن بنی عباس می‌شود. از ۱۳۲ تا ۱۳۶ که ایام خلافت سفاح است. و ۱۳۶ که کارهای منصور دوانقی و شدت‌هایی که منصور با حضرت داشتند تا سال رحلت ایشان ۱۴۸.

فقال لی یا ابا محمد، سألت ابا جعفر عن اعمالهم؛ عمل در اینجا یعنی در دولت. یا ابا محمد و لا مدة قلم، به اندازه یک نوشتن، یک مده قلم، حالا البته این مده ممکن است که تراش قلم باشد یا مده نوشتن یک سطر مثلا.

ان احدهم لایصیب من دناهم شیئا؛ شما اگر رفتید در آنجا و از دنیا چیزی گیرتان آمد، الا اصابوا من دینه مثله؛ به همان مقدار از دین از دست می‌دهید. او قال حتی یصیبوا من دینه مثله الوهم من ابن ابی عمیر؛ این ظاهرا وهم ابن ابی عمیر ظاهرا حاشیه‌ای بوده که مرحوم ابراهیم بن هاشم؛ چون ابراهیم بن هاشم کتاب ابن ابی عمیر را آورده. ظاهرا ایشان اصلا مبهم بوده نوشته متشابهام داشته است.

این هم راجع به حدیث شماره ۱۹.

حدیث شماره ۲۰، مرحوم شیخ کلینی باز همان سند، علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن بشیر؛ اجمالا بد نیست. الان یکی

دو تا داریم چون ابن ابی عمیر هم نقل کردند اجمالا بد نیست.

عن ابن ابی یعفور کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من اصحابنا فقال له اصلحك الله انه ربما اصاب الرجل منا الضيق او الشدة فیدعی الی البناء؛ این مسئله سومی است که عرض کردم هم مرحوم شیخ مطرح کردند، هم استاد. و آن اینکه انسان کاری انجام بدهد برای ظلمه که نه معین ظلمه باشد نه اعوان ظلمه و نه اعانه باشد. مثلاً می گوید ما گرفتاریم گفتند بیا اینجا مثلاً یک ساختمانی برای مدرسه بساز. کاری هم به ظالمان نداریم، آموزش و پرورش اصطلاح امروز.

فیدعی الی البناء بینیه او النهر یکره؛ کری به معنای کشیدن نهر، بیاید نهر بکشد.

او المسناة؛ مسناة به اصطلاح آن لبه های نهر می گویند.

یصلحها فما تقول فی ذلک، چه می فرمایید شما؟

این بحث را عرض کردم مرحوم شیخ هم دارد. مرحوم استاد هم دارد که اگر کاری بخواهد برای ظلمه انجام بدهد که نه اعانه بر ظلم است نه عنوان اعوان ظلمه، مثل همین ساختمان سازی، خیابانی بکشد، جاده ای بکشد، نهری بکشد، آبی بکشد، کانالی بر آن بزند.

فقال ابو عبدالله علیه السلام ما احب انی عقدت لهم عقده؛ اصلاً یک گره بر اینها ببندند.

او وکیت لهم وکاء، یا سړیک مشک را ببندند. وکاء مشک های

و ان لی ما بین لابتیه؛ و در مقابل مثلاً به اصطلاح ما، این شهر این کشور را به ما بدهند. این لابتیه، لابه به اصطلاح در آن زمان این اصطلاحی در بین اهل مدینه بوده است. چون دو قسمت مدینه لابه داشته. یک لابه، لابه یعنی حره، آنجا هایی که سنگ سیاه. یک لابه این طرف بوده یک لابه. بین لابتیه یعنی شهر مدینه. کل شهر، اصطلاحاً این است. مثلاً دنیا را به من بدهند. حالا مثلاً ما این جوری می گوئیم. یک کاری بکنم و دنیا را به من بدهند. ما اینجوری می گوئیم.

لا و لا مدة بقلم، یک مد قلم، ان اعوان الظلمه يوم القيامة فی سراق من نار حتی يحکم الله بین العباد. انصافش آقای خوبی هم جواب می دهند انصافش روایت صدرش که خیلی به ذهن واضح می آید که یک ساختمانی بسازد. اصلاً ربطی ندارد. لکن یک دفعه امام (ع) در جواب می فرماید ان اعوان الظلمه يوم القيامة؛ گفت که متکلم ان ۴۱:۵۲ بکلام ما شاء ما لم یفرق من کلامه؛ علی ای حال این ذیل کار را خراب کرده. ان اعوان الظلمه. احتمال دارد که همان ساختمان جوری بوده که جزو اعوان ظلمه حساب می شده است. و الا این ذیل که معنی ندارد.

صدرش که خب واضح است. می گوید آقایک ساختمان بساز یا یک نهر آب بکش مثلا. این واضح است که صدق عنوان ظلمه ندارد.

س: از لا احب حرمت در می آید به قرینه این ذیل؟

ج: عرض کردم سابقا بعضی از این راه وارد می شوند. ظاهرا یک ارتکازی بوده که اگر یک فقیهی نه ائمه (ع)، شأن ائمه (ع) که اجل است. اگر می خواسته یک مطلبی را به لغتی بگوید که مثلا از مجموعه آیات و روایات من این را در می آورم نه اینکه یک آیه معینی است. یک نوع مثلا استنباط توش باشد، ولكن حرام هم هست، تعبیر لا احب می کردند. این لا احب به این نکته است.

دقت فرمودید آقا؟

پس این روایتی که الان در اینجا ما خواندیم، انصافش صدرش نشان می دهد که مطلقا جایز نیست، حتی آن که آن دو تا عنوان توش نباشد. اعوان ظلمه و اعانه بر ظلم. لکن امام (ع) بعد از این لا و لا مدة بقلم، و لا مدة بقلم شاید حالا یا به نصب یا به بناء. ان اعوان الظلمه يوم القيامة فی سراق. سراق معرب کلمه سراپرده.

سراق من نار، حتی يحکم الله بین العباد. ذیلش کار را خراب می کند و الا صدرش بد نیست.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين